

خانم محبوبه عبداللهی*

شناخت نفس و تزکیه آن جهت وصول به حضرت حق

چکیده:

موضوع مورد بحث در این مقاله، شناخت نفس و راههای تربیت آن جهت رسیدن به کمالات انسانی است که در نهایت به وصول به حق می‌انجامد. نخست توضیحی در خصوص ماهیت نفس و دو صفت ذاتی آن (هوا و غضب) که منشأ تمام صفات ذمیمه در انسان است و مراتب نفس که شامل نفس اماره، نفس لوامه، نفس ملهمه و نفس مطمئنه است، آمده است. بعد از حصول شناخت نسبی راجع به هر یک از موارد مذکور، راههای درمان امراض نفسانی و تربیت آن که از دو طریق ریاضت جسمانی و ریاضت روحانی حاصل می‌شود، بیان شده است.

در طریقت نخست که شیوه زاهدان در تهذیب نفس است، از ارکان شرع که شامل نماز، روزه، زکات و حج است و اینکه هر رکنی از آن مذکری است از قرارگاه اول و زایل کننده هر کدورتی است که بر وفق مراد نفس رفته، سخن گفته شده و طریقه دوم که شیوه عاشقان در تبدیل مزاج نفسانی است، به دو روش تقسیم می شود

روش اول، "تسلیم و انقیاد صرف پیش شیخ" است که پیوند با او می تواند مزاج روحانی اشخاص را تبدیل و نفوس را از شرور و خبائث و رذایل اخلاقی بکلی پاک و بی عیب کند و طریقه دوم، "عشق" است که خاصیت دگرگون کنندگی دارد و قوه و قدرتی است که از عهده تبدیل مزاج روحانی و قلب ماهیت اخلاقی بشر برمی آید.

و در نهایت به این نکته اشاره شده که همگی این تلاشهای روحانی و جسمانی بشر در جهت رسیدن به کمالات معنوی موقوف به عنایت حق است و آنچه دردهای باطنی و روحانی بشر را دوا می کند همان توجه و عنایت اوست و هرچه هست همه کرم و عنایت اوست.

پیشگفتار:

از آنجا که تقرب و وصول به حضرت حق، جز از راه تزکیه نفس میسر نیست (چرا که تمام هوسها و خواستههای ناپسند از آن برمی خیزد) مقهور گردانیدن و دفع شر او کردن بر انسانی که می خواهد به کمال انسانی دست یابد، لازم و ضروری است، اما چون این دشمن در درون انسان کمین کرده،

"مردم نفس از درونم در کمین از همه مردم بتر در مکر و کین"

(مثنوی، دفتر ۱- بیت ۹۱۰)

و گریز از آن محال است، "از که بگریزم از خود؟ ای محال"

(مثنوی، دفتر ۱- بیت ۹۷۴)

پس مبارزه با او که در واقع شکستن خود است، دشوارتر است:

سهل شیری دان که صفها بشکنند

شیر آن است آن، که خود را بشکنند

(مثنوی، دفتر ۱- بیت ۱۳۹۸)

با این توصیفها غلبه بر نفس کار هر کسی نیست و حدیث "طوبی یمن

ذَلَّ نَفْسُهُ" در حق کسانی گفته شده که با مجاهده توانسته اند آن را شکست دهند و

سرافراز از میدان مبارزه بیرون آیند و در خصوص چنین مردانی است که مولوی

گوید:

گفت آن که هست خورشیدِ ره، او حرف طوبی هر که ذَلَّتْ نَفْسُهُ

(دفتر ۴- بیت ۳۳۴۵)

و در بیان فضیلت این مبارزه است که حضرت رسول اکرم (ص)

می فرماید: "رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ" (بازگشتیم از جهاد

کوچک تر به سوی جهاد بزرگتر)

"مولانا این حدیث را در مثنوی عنوان کرده و شرح و تفسیری سخت

مستوفی و دلکش و مؤثر نموده است:

ای شهان کشتیم ما خصم برون

مانند زان خصمی بتر در اندرون

کشتن این کار عقل و هوش نیست

شیر باطن سخره خرگوش نیست

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست
 کوبه دریاها نگرده کم و کاست
 هفت دریا را در آشامد هنوز
 کم نگرده سوزش آن خلق سوز
 سنگها و کافران سنگ دل
 اندر آیند اندرو زار و خجل
 هم نگرده ساکن از چندین غذا
 تا ز حق آید مر او را این ندا
 چونکه جزو دوزخست این نفس ما
 طبع کل دارد همیشه جزوها
 این قدم حق را بود کورا کشد
 غیر حق، خود که کمان او کشد
 چونکه واگشتم ز پیکار برون
 روی آوردم به پیکار درون
 قد رجعنا من جهاد الاصریم
 با نسی اندر جهاد اکبریم^۱
 برای مقابله با هر چیزی نخست باید آن را شناخت و از کم و کیف آن
 آگاه بود و برای تربیت نفس نیز باید از ماهیت، صفات، افعال، مراتب و امراض
 آن مطلع شد تا راه درمان مناسبی پیدا کرد.
 و این شناخت از چنان اهمیتی برخوردار است که "یاران پیامبر نیز
 مدام درباره مکر نفس می کردند و در پی این بودند که جلوه های مکر نفس
 را در امور جاری و ظاهر پیدا کنند و جزء به جزء آن را چنان بشناسند که ما گل

سرخ را از یک گیاه ساده تشخیص می‌دهیم." (از توضیح دکتر استعلامی در شرح ابیات ذیل از مثنوی)

ملتمس بودند مکر نفس غول،	بهر این بعضی صحابه از رسول
در عبادتها و در اخلاص جان؟	کو، چه آمیزد ز اغراض نهان
عیب ظاهر را بجستندی که؟ کو؟	فضل طاعت را بجستندی از او
می‌شناسیدند چون گل از کرفس	مو به مو و ذره ذره مکر نفس

(دفتر ۱ - بیت‌های ۳۶۷-۳۷۰)

پس لازم می‌آید که در ابتدا شناختی از نفس و ویژگی‌های آن داشته باشیم.

ماهیت نفس

"در تعریف نفس گفته‌اند: جوهر مجردی است که در ذات نیاز به ماده ندارد ولی در فعل نیاز به ماده دارد.

ابوالقاسم قشیری گوید: نفس لطیفه مودعه‌ای است در قالب اخلاق مذمومه است همان طور که روح محل اخلاق محموده است"^۲

عزالدین کاشانی در کتاب مصباح‌الهدایه نویسد: "و گاهی اطلاق لفظ نفس کنند و مراد از آن نفس ناطقه انسانی بود که عبارت است از مجموع خلاصه لطایف اجزای ترکیب بدن که آن را روح حیوانی و طبیعی خوانند و نوری که بر او فایض شود از روح علوی انسانی و بدان نور مورد الهام فجور و تقوی گردد چنانکه نص کلام مجید است: "و نفس و ما سواها فاله‌مها فُجُرها و تقویها" و مراد تعریف این نفس است هر چند معرفت او به جمیع اوصاف متعذر است چه او صفت بوقلون دارد و دم به دم رنگی دیگر نماید و ساعت به ساعت به شکلی

دیگر برآید^۳ و می‌افزاید: "بدان که معدن صفات ذمیمه و منشأ اخلاق سیئه در وجود آدمی نفس است، همچنانکه منبع صفات حمیده و منشأ اخلاق حسنه، روح است."^۴

و نجم رازی گوید: بدان که نفس در اصطلاح ارباب طریقت عبارت از بخاری لطیف است که منشأ آن صورت دل است، و ابطاً آن را روح حیوانی گویند، و آن منشأ جملگی صفات ذمیمه است چنانکه حق تعالی فرمود: "إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ"^۵

حال که معرفتی نسبی در مورد نفس حاصل شد به افعال و صفات و مراتب آن از نظر بزرگان اشاره می‌شود.

افعال و صفات نفس

نجم رازی نویسد: "بدان که نفس را دو صفت است که مادر آورده است، و باقی صفات ذمیمه ازین دو اصل تولد می‌کند و آن صفات فعل اوست. اما آن دو صفت که ذاتی اوست هوا و غضب است و این هر دو از خاصیت عناصر اربعه است که مادر نفس بود، "هوا"، میل و قصد باشد به سوی سفلی،... و این میل و قصد به سفلی از خاصیت آب و خاک است، و "غضب" ترفع و تکبر و تغلب است و آن صفت باد و آتش است. پس این دو صفت ذاتی نفس را مادر آورده است و خمیر مایه دوزخ این دو صفت است. و دیگر درکات دوزخ از آن تولد کند و این دو صفت هوا و غضب به ضرورت در نفس می‌بایست تا به صفت هوا جذب منافع خویش کند و به صفت غضب دفع مضرات از خویش کند، تا در عالم کون و فساد وجود او باقی ماند و پرورش یابد.

اما این دو صفت را به حدّ اعتدال نگه می‌باید داشت که نقصان این دو، سبب نقصان نفس و بدن است و زیادتى این دو سبب نقصان عقل و ایمان، و تزکیت و تربیت نفس به اعتدال بازآوردن این دو صفت هوا و غضب است... تا بعضی غالب نشود و بعضی مغلوب که آن صفات بهایم و سباع است، زیرا که بر بهایم صفت "هوا" غالب است و صفت غضب مغلوب و بر سباع صفت "غضب" غالب است و صفت هوا مغلوب، لاجرم بهایم به حرص و شره درافتادند و سباع به استیلا و قهر و غلبه و قتل و صید درآمدند. پس این هر دو صفت را به حدّ اعتدال باید داشت تا در مقام بهیمی و سبعی نیفتد و دیگر صفات ذمیمه از آن تولّد نکند که اگر "هوا" از حدّ اعتدال تجاوز کند شره و حرص و امل و خست و ذنات و شهوت و بخل و خیانت پدید آید...

و اگر صفت "هوا" در اصل خلقت مغلوب افتد و ناقص بود انوثت و خنوثت و فرومایگی پدید آید، و اگر صفت "غضب" از حدّ اعتدال تجاوز کند بدخویی و تکبر و عداوت و حدّت و تندى و خودرایی و استبداد و بی‌ثباتی و کذب و عجب و تفاخر و ترقع و خیلاء متولّد شود، و اگر نتواند غضب راندن حقد در باطن پدید آید و اگر صفت "غضب" در اصل ناقص و مغلوب افتد بی‌حمیتی و بی‌غیرتی و کسل و ذلت و عجز آورد. و اگر این هر دو صفت هوا و غضب غالب افتد، حسد پدید آید زیرا که به غلبه هوا هر چه با کسی بیند و او را خوش آید بدان میل کند و از غلبه غضب نخواهد که آن کس را باشد و حسد این است که آنچه دیگری دارد خواهی که ترا باشد و نخواهی که او را باشد.

و هر یک از این صفات ذمیمه منشأ درکتی از درکات دوزخ است و چون این صفات بر نفس مستولی شود و غالب گردد و طبع نفس مایل به فسق و فجور و قتل و نهب و ایذا و انواع فسادات شود.^۶

همچنین در کتاب "اخلاق ناصری" مطالبی نزدیک به این مضامین را

می‌بینیم.

"نفس انسانی را سه قوت متباین است که به اعتبار آن قوتها مصدر افعال و آثار مختلف می‌شود به مشارکت اراده. و چون یکی از این قوتها بر دیگران غالب شود دیگران مغلوب یا مفقود شوند. اول قوت ناطقه که آنرا نفس ملکی خوانند و آن مبدأ فکر و تمیز و شوق نظر در حقایق امور بود. دوم قوت غضبی که آنرا نفس سبعی گویند و آن مبدأ غضب و دلیری و اقدام بر احوال و شوق تسلط و ترقع و مزید جاه باشد. سوم قوت شهوانی که آنرا نفس بهیمی نامند و آن مبدأ شهوت و طلب غذا و شوق التذاذ به ماکل و مشارب و مناكح بود"^۷

مراتب مختلف نفس

"نفس، به حسب مراتب مختلفه و اوصاف متقابله اسامی مختلف یافته است، در اوایل تا هنوز ولایت وجود تصرف استیلا و غلبه او بود، او را "نفس اماره" خوانند و در اواسط چون تدبیر ولایت وجود به تصرف دل مفوض گردد و به ريقه اطاعت و انقیاد او متقلد شود و هنوز از نوازع صفات نفس و تمرد و استعصای او بقایای چند مانده بود و بدان جهت پیوسته خود را ملامت کند، آن را "نفس لوامه" خوانند و در اواخر چون عروق نزع و کراهت بکلی از وی منتزع و مستأصل گردد و از حرکت منازعت با دل، طمأنینت یابد و در تحت جریان احکام رام گردد و کراهتش به رضا مبدل شود، آنرا "نفس مطمئنه" خوانند"^۸.

در کتاب مرصادالعباد علاوه بر مراتب سه گانه یاد شده از مرتبه دیگری نیز به اسم "نفس ملهمه" نام برده که توضیح هر یک از آن مراتب از کتاب مذکور همراه با ابیاتی از مولوی در خصوص هر یک آورده می‌شود.

۱- نفس اماره:

"اسم امارگی بر نفس بدان معنی است که امیر قالب او باشد و اماره لفظ مبالغت است از امیر و آمر، یعنی به غایت فرماینده و فرمانرواست. فرماینده است به موافقات طبع خودش و مخالفت شرع حق، و فرمانرواست بر جملگی جوارح و اعضا تا بر وفق طبع و فرمان او کار کنند. و تا نفس سر بر خط فرمان حق نهد و منقاد شرع نشود، از صفت امارگی خلاص نیابد، که این دو صفت ضدّ یکدیگرند تا اماره است مأموره نتواند بود و چون مأموره گشت از امارگی خلاص یافت"^۹. مولانا نفس را منشأ تمام بت پرستیا و گمراهیا می‌داند و می‌فرماید:

مادر بتها بت نفس شمامست

ز آن که آن بت مار و این بت اژدهاست

(دفتر اول- بیت ۷۷۶)

۲- نفس لوامه

نجم رازی در خصوص نفس لوامه می‌گوید: "درین فصل شرح حال نفس لوامه می‌باید داد که عبارت از آن "فمنهم ظالمٌ لِنَفْسِهِ" آمد... و نام ظالمی بروی از آن افتاد که با نور ایمان که در دل دارد به صورت معامله اهل کفر می‌کند، پس ظالم آمد که حقیقت ظلم "وضع الشيء فی غیر موضعه" باشد. دیگر آنکه نور ایمان را به ظلمت ظلم معصیت می‌پوشاند، لاجرم ظالم خواندش. عادل کسی است که نور ایمان را به ظلمت ظلم معصیت نپوشاند که "الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن"، [سوره ع، آیه ۸۲]. دیگر آنکه ظالم نفس خویش آمد که گناه بیش از طاعت می‌کند و چون در

قیامت کفّه معصیت او بر کفّه معصیت او بر کفّه طاعت بچربد استحقاق دوزخ یابد، چنانکه فرمود "وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ" [سوره ۱۰۱، آیه ۸] ۱۰.

در مورد این نفس مولوی گوید:

چون زیند دام، باد او شکست

نفس لَوَامِه بر او یابید دست

(دفتر ۵/بیت ۲۰۶۴)

و دکتر استعلامی در توضیح آن می نویسد: آدم حریص وقتی گرفتار می شود و غرور و خودبینی اش درهم شکسته می شود در درون خود را ملامت می کند.

۳- نفس ملهمه

"بدان که نفس ملهمه آن است که مشرف گشته بود به شرف الهامات حق و رتبت مرتبه قسم حق یافته باشد، چنانکه فرمود: "وَنَفْسٍ مَّا سَوَّيْهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا". و او آن است که در عالم ارواح در صف دوم بوده است، و ذکر او در قرآن هم در مرتبه دوم است، که "فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ"

و اسم مقتصدی بروی از آن وجه افتاد که او متوسط دو عالم است، نه یک جهت عالم سابقان است که در صف اول بودند، و نه یک جهت عالم ظالمان که در صف سیم بودند و او نفس عوام اولیا و خواص است. ۱۱"

"در مقام ملهمگی ابتدای او آن است که در خود ذوق الهامات حق باید بر هر تقوی و فجور که به سر آن رسد، تا حق از باطل باز شناسد و باطل از حق بداند، و تتبع حق کند و از باطل اجتناب نماید" ۱۲ "و نهایت مقام ملهمگی آن است که نور حق در دل متمکن شود تا به هرچه نگرَد به نور حق نگرَد، که

"المؤمنُ يَنْظُرُ بنورِ الله". از آن وقت که الهام پدید آید مرتبهٔ خواص مؤمنان است، تا آن وقت که "نورالله" در دل متمکن گردد، آنکه مرتبهٔ عوام اولیاست که "الله وُلّی الذّین آمنوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظّلماتِ الی النّورِ".^{۱۳}

۴- نفس مطمئنه

نجم رازی در تعریف نفس مطمئنه می نویسد: "بدان که نفس مطمئنه نفس انبیا و خواص اولیاست که در صف اول بوده‌اند در عالم ارواح، اگر چه هر نفسی را در اطمینان درجه‌ای دیگر است از انبیا و اولیا چنانکه شرح داده آمده است: از اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و سابقان هر صف.

و بحقیقت بدان که از مقام امارگی نفس به مقام مطمئنگی نتوان رسید جز به تصرف جذبات حق و اکسیر شرع، چنانکه فرمود: "إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ أَلَا مَا رَحِمَ رَبِّي" [سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۵۳].

و ابتدا جملهٔ نفوس به صفت امارگی موصوف باشند، اگر نفس نبی باشد و اگر نفس ولی، تا به ترتیب شریعت به مقام اطمینان رسد که نهایت استعداد جوهر انسانی است، آنگاه مستحق خطاب "ارجعی" گردد.^{۱۴}

بعد از شناختی که در مورد ماهیت، صفات، افعال و مراتب نفس حاصل شد، به راههای درمان امراض نفسانی اشاره می‌شود.

راههای درمان امراض نفسانی

نجم رازی می‌نویسد: "عده‌ای از فلاسفه می‌پنداشتند که برای پاکی نفس از پلیدیها بایستی، صفات هوا و غضب و شهوت و دیگر صفات ذمیمه بکلی محو می‌باید کرد. به سالها رنج بردند و آن بکلی محو نشد و لیکن نقصان

پذیرفت و از آن نقصان صفات ذمیمه دیگر پدید آمد، چنانکه در نفی هوا،
انوش و خنوش و فرومایگی و دناوت همت پدید آمد و از نقصان غضب،
بی‌حمیتی و سستی در دین و بی‌غیرتی و جهانی پدید آمد^{۱۵}

مولوی نیز به این مضمون که کشتن نفس چاره کار نیست به این نحو

اشاره کرده است:

"هین مکن خود را خصمی، زُهبان مشو

زانکه عفت هست شهوت را گرو

بی‌هوی، نهی از هوی ممکن نبود

هم غزا با مردگان نتوان نمود

معتقد است که عفت موقعی ممدوح است که شهوت وجود داشته

باشد و آدمی بتواند در قبال هوای نفس، مقاومت نماید و اگر شهوت نباشد،

عفت مورد پیدا نمی‌کند.^{۱۶}

در تأکید بر این امر که وجود هوا، برای رسیدن به حضرت حق لازم و

ضروری است، نجم رازی از قول مشایخ می‌نویسد: "لو لا الهوی ماسلک احد

طریقاً الی اللّٰه"، یعنی اگر هوا نبود هیچ‌کس را راه به خدا نبود، زیرا که هوا

نمرود نفس را چون کرکسی آمد و غضب چون کرکسی دیگر، هر وقت که نمرود

نفس بدین دو کرکس سوار شود و طعمه کرکسان بر صوب علوی است، کرکسان

روی سوی علو نهند و نمرود نفس سفلی را به مقامات علوی رسانند.

و آن چنان باشد که چون نفس مطمئنه بود و بر هر دو صفت هوا و

غضب غالب شد و ذوق خطاب "ارجعی" باز یافت، روی هوا و غضب از اسفل

بگرداند و سوی اعلی آرد تا مطلوب ایشان قربت حضرت عزت شود نه تمتعات

عالم بیهقی و سبعی، چون هوا قصد علو کند، همه عشق و محبت گردد و غضب،

چون روی به علو آرد همه غیرت و همت گردد، نفس به عشق و محبت روی به حضرت نهد و به غیرت و همت در هیچ مقام توقف نکند و به هیچ التفات ننماید جز به حضرت عزت و روح را این دو آلت تامتر وسیلتی است در وصول به حضرت.^{۱۷}

پس کشتن صفات نفس به منظور رسیدن به حضرت حق، طریق درستی نیست بلکه باید سعی کرد تا آن را به حد اعتدال در آورد و آن صفات ناپسند انسانی را که ناشی از غلبه یا نقصان آن دو صفت ذاتی نفس است، به حد اعتدال در آورد و به مرور تبدیل به اخلاق حسنه کرد.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز انحرافات نفس را ناشی از خارج شدن آن از حد اعتدال چه از جانب زیادت یا نقصان می داند و می نویسد: "چون قوای نفس انسانی محصور است در سه نوع چنانکه گفتیم: اول قوت تمیز، دوم قوت دفع، سوم قوت جذب. و انحرافات هر یک از دو گونه صورت بندد یا از خللی که در کمیت قوت باشد، یا از خللی که در کیفیت قوت افتد و خلل کمیوت یا از مجاوزت اعتدال بود در جانب زیادت یا از مجاوزت اعتدال بود در جانب نقصان. پس امراض هر قوتی از سه جنس تواند بود یا به حسب افراط یا به حسب تفریط یا به حسب ردائت.^{۱۸}

اکنون به دو طریقت که برای به اعتدال در آوردن صفات نفس و تبدیل مزاج نفسانی جهت کسب کمالات انسانی است، اشاره می شود.

الف- ریاضت جسمانی شیوه زاهدان در جهت تهذیب نفس

نجم رازی نخستین طریقی که به اعتدال در آوردن این صفات را شریعت می داند می نویسد: "اگر [انسان] بکلی به تمتع عالم بهیمی مشغول شود بکلی از

عالمهای دیگر باز ماند، چون بهایم باشد و بدتر... و اگر آدمی بکلی ترک تمتعات بهیمی و حیوانی کند از تربیت قالب باز ماند و از فواید آن محروم گردد.

پس شریعت را بدو فرستادند تا هر تصرف که در مراتب بهیمی و تمتع حیوانی کند به فرمان کند نه به طبع، که از طبع همه ظلمت آید و از فرمان همه نور، زیرا که چون به طبع کند همه خود را بیند و حق را نبیند و این ظلمت است و حجاب و چون به فرمان کند در آن همه حق را بیند و هیچ خود را نبیند و این عین نورست و رفع حجب. و دیگر آنکه هر ظلمت و کدورت که در قالب به واسطه حرکات طبیعی پدید آید که بر وفق مراد نفس رفته باشد، به واسطه تعبدات شرعی که برخلاف مراد نفس می رود، برخیزد.

دیگر هر رکنی از ارکان شرع او را مذکری شود از قرارگاه اول و آمدن او از آن عالم و ارشادی کند او را به مراجعت با مقام خویش و آن جوار رب العالمین است^{۱۹}

در خصوص ارکان شریعت، آن ماری شیمل در کتابش می نویسد:
 "همانگونه که قرآن می آموزد و احادیث به تفصیل بیان می کنند نخستین گام، پیوستگی محض به فرایض دینی است. روزه گرفتن، نماز، زکات و حج گزاردن واجب است، زیرا بیانگر اعتقاد راستین است.

این نماز و روزه و حج و جهاد هم گواهی دادن است از اعتقاد
 این زکات و هدیه و ترک حسد هم گواهی دادن است از سر خود"^{۲۰}

و جلال الدین همایی، عقیده مولوی را در خصوص ریاضتهای جسمانی در کتابش به این صورت تفسیر می کند: "مولانا ریاضتهای جسمانی را در تحصیل کمال نفسانی معتقد است و کوشش و مجاهدت را از این جهت که مقدمه حصول استعداد و قابلیت فیض الهی است، لازم و معتبر می داند"^{۲۱} و

می‌گوید: "هر چند مجاهدات و اعمال بشر ذاتاً مستلزم حصول نتیجه نیست، اما شرط حصول هست پس نمی‌توان از اعمال و عبادات ظاهری دست برداشت."^{۲۲} درباره هر رکنی از ارکان شریعت که مذکری است از قرارگاه اول و زایل‌کننده هر کدورتی است که بر وفق مراد نفس رفته، توضیح مختصری آورده می‌شود.

۱- نماز

نجم رازی در مورد این رکن از ارکان اسلام می‌گوید: "... و در حرکات نمازی این اشارت است که در وقت تکبیرة الاحرام روی از جمله اغراض و اعراض دنیاوی بگردان و هر دو دست برآور، یعنی دنیا و آخرت برانداز از نظر همت و تکبیر بر عالم حیوانی و بهیمی کن، و بگوی الله اکبر، یعنی با بزرگواری حق هیچ را بزرگ مشناس، و نظر از هرچه بزرگ‌نمای نفس و هواست بردار و بر بزرگواری حق انداز.

خواجه علیه الصلوة والسلام ازینجا می‌فرمود: "تکبیرة الاولى خیر من الدنیا و مافیها" و از خود سفرکن، اول از قیام انسانی که شکل تجبر و تکبر و انانیت است به رکوع حیوانی آی که شکل تواضع و خضوع و انکار است و از آنجا به سجود که شکستگی و فکندگی و افتادگی و مذلت نباتی است آی، تا به تشهد شهود و حضور اول بازرسی که "واسجد و اقترب" [سوره ۹۶ آیه ۱۹].

... تا چون بدین در اندر آیی به همان نردبان که فرو آمدی برشوی که "الصلوة معراج المؤمن" ... و صفت مناجات نمازی او را از مرتبه حیوانی و تمنیهای نفسانی به مقام ملکی برساند و از گفت و شنید خلق و تسویلات شیطانی به مناجات و مکالمه حق آورد و از ذوق مکالمه "الست بربکم" خبر دهد.^{۲۳}

جلال الدین همایی درباره عبادت‌های جسمانی از جمله در خصوص نماز از قول مولوی می‌نویسد: "اجرای وظایف و فرایض مذهبی در حکم احتما و پرهیزی است که مقدمه دفع مرض شده باشد، یعنی مثلاً شخص نمازگزار فقط به صورت قشر عبادت قانع نشود بلکه چنان کند که به مرحله "انّ الصلوة تنهی عن الفحشا و المنکر" [عنکبوت، ج ۲۱، آیه ۴۵] متحقق گردد...

و در صورتیکه طاعات و عبادات، تنها قشر عرضی ظاهر باشد، و در روح اثر نگذارد، یعنی روح با جسم در خلوص یقین و ایمان به بندگی حق تعالی یار نباشد؛ و اعمال صوری به مرتبه تحقق و فعلیت معنوی و تبدیل مزاج نفسانی منتهی نشود، موجب سعادت و رستگاری جاودانی نخواهد بود؛ و در قیامت سودمند نخواهد افتاد...

آن زمان کاین جان حیوانی نماند	جان باقی بایدت برجا نشاند
جوهری داری زانسان یا خری	این عرضها که فنا شد چون بری
این عرضهای نماز و روزه را	چونکه لایبقی زمانین انتفی
نقل نتوان کرد مراعرض را	لیک از جوهر برند امراض را
تا مبدل گشت جوهر زین عرض	چون زپرهیزی که زایل شد مرض
گشت پرهیز عرض، جوهر به جهد	شد دهان تلخ از پرهیز، شهد ^{۲۴}

۲- روزه

عزالدین کاشانی در مورد فضیلت این رکن نویسد: "و مطلق امساک از طعام فضیلتی بزرگ است خصوصاً مقتید به حکم شرع. چه بیخ جمله شہوات و منشأ جمیع مخالفات امتلاء از طعام است."^{۲۵}

و آن ماری شیمل از قول مولوی می گوید: "روزه گرفتن، در حقیقت به معنای قربان کردن خویش است، زیرا رمضان مانند مهمان معزز است که باید چیز با ارزشی را بهر او قربان کرد. تو گاو فریه حرصت به روزه قربان کن

که تا بری تبرک هلال لاغر عید"^{۲۶}
و نجم رازی در خصوص نقش روزه در تبدیل مزاج نفسانی بیان می دارد: "روزه او را از آن عهد اعلام کند که به صفت ملایکه بود و به حجب صفات حیوانی از حضرت محبوب نگشته، که خوردن خاصیت حیوان است و ناخوردن صفت ملایکه و صفت خداوند تعالی تا بدین اشارت ترک خلقهای حیوانی کند و متخلّق به اخلاق حق شود که "الصوم لی و انا اجزی به" یعنی روزه خاص از آن من است که به حقیقت حضرت خداوندی است که از غذا منزه است باقی هر چه هست، محتاج غذا نیست. ملایکه اگر چه غذای حیوانی نخورند اما تسبیح و تقدیس غذای ایشان است، و هر چیز را مناسب او غذایی هست، و انا اجزی به" یعنی جزای هر طاعت بهشت است و جزای روزه تخلّق به اخلاق من است، چه صورت هیچ طاعت با حضرت عزّت مناسبتی ندارد الا روزه که ترک کردن غذاست و حق تعالی منزه از غذاست."^{۲۷}

۳- زکات

جلال الدین همایی در خصوص این رکن از ارکان اسلام ابیاتی از مولوی بیان می دارد که نشان دهنده این است که زکات موجب ازدیاد و برکت مال است و مایه حیات درونی در انسانهاست.

گر نماند از جود در دست تو مال
 کی کسند فضل الهت پایمال
 هر که کارد گردد انبارش تهی
 لیکش اندر مزرعه باشد بهی
 مال در ایثار اگر گردد تلف

در درون صد زندگی آید خلف^{۲۸}
 در کتاب مرصادالعباد آمده است که: "زکات تزکیب نفس کند از صفات حیوانی، و او را متصف کند به صفات حق، زیرا که صفت حیوانی آن است که جمع کند و به کس ندهد و آدمی را از جمع کردن چاره نیست، و اگر از آن چیزی بندهد در آرایش صفت حیوانی بماند. می فرماید زکوة بده تا از آن آرایش پاک شوی که "خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا" [سوره ۹ آیه ۱۰۴]، و به صفات حق موصوف گردی، که جود و عطا صفت حق تعالی است.^{۲۹}

۴- حج

و اما در خصوص این رکن، نجم رازی تعبیر و تفسیر جالبی از مناسک حج دارد که بیانگر نقش آن در تزکیه نفس و تبدیل مزاج نفسانی تا حصول به کمالات انسانی است.

"حج اشارت می کند به مراجعت با حضرت عزت، و بشارت می دهد به وصول به حضرت خداوندی" و اذّن فی الناس بالحج یا توک رجالات^{۳۰} [سوره ۲۲ آیه ۲۷] ...

یعنی ای قرار گرفته در شهر انسانیت، و مقیم سرای طبیعت حیوانی گشته و از کعبه وصال ما بی خبر مانده، چند درین منزل بهیمی مقام کنی، و پای بسته صفات ذمیمه شیطنت و سبعی باشی، و دست در گردن دشمنان من آری، چنانکه می گوید تعالی و تقدس "ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم" [سوره ۶۴ آیه ۱۴] و به مزخرفات نعیم دنیاوی در جوال غرور شیطان شوی؟ برخیز و مردانه این همه بند و پابند بر هم گسل، و زن و فرزند و خویش و پیوند و خان و مان را وداع کن، و آیت "فانهم عدوی الی رب العالمین" [سوره ۲۶ آیه ۷۷] بر همه خوان، روی از همه بگردان، و به صدق توجه "وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض" [سوره ۶ آیه ۷۹] قدم در راه نه، و از عقیده پاک تیت "اتی ذاهب الی ربی سیهدین" [سوره ۳۷ آیه ۹۹] بیار، و قدم ازین منازل و مراحل خوشامد دنیا و هوا و طبع بیرون نه، و بادیه نفس اماره را قطع کن.

و چون به احرامگاه دل رسیدی به آب انابت غسلی بکن و از لباس کسوت بشریت مجرد شو، و احرام عبودیت در بند، و لیبیک عاشقانه بزنی، و به عرفات معرفت در آی، و بر جبل الرحمه عنایت بر آی، و قدم در حرم حریم قرب ما نه، و به مشعر الحرام شعار بندگی ثباتی بکن، و از آنجا به منای منیت منا آی و نفس بهیمی را در آن منحر قربان کن، و آنکه روی به کعبه وصال ما نه که "ذغ نفسک و تعال" ۳۰

ب- ریاضت روحانی شیوه عاشقان در جهت تهذیب نفس

در مبحث ریاضتهای جسمانی گفتیم که اگر عبادتهای جسمانی منجر به تبدیل مزاج روحانی یعنی انقلاب ذات و تغییر صفات ذاتی نشود به حال انسان سودمند نخواهد بود و این تبدیل مزاج را صوفیه "ولادت دوم" و "قیامت

صغری^{۳۰} و "حشر قبل از نشر" می‌گویند.

جلال‌الدین همایی در خصوص "ولادت ثانی" می‌نویسد: "انسان باید از حیات تیره جسمانی شهوانی و اخلاق رذیله نفسانی بمیرد، و به حیات روشن روحانی و خصال حمیده انسانی زنده شود...."

شرط، تبدیل مزاج آمدن بدان کز مزاج بد بود، مرگ بدان چون مزاج آدمی گل‌خوار شد زرد و بد رنگ و سقیم و خوار شد چون مزاج زشت او تبدیل یافت رفت زشتی و رخس چون شمع تافت پس حیات ماست موقوف فطام اندک اندک جهد کن تم الکلام^{۳۱} وعزالدین کاشانی در این مورد می‌گوید: "و ولادت دو قسم است:

صورتی و معنوی. ولادت صورتی خروج اجته ارواح بشری است از مشیمه عالم غیب به فضای عالم شهادت به واسطه آبای صورتی. و در این ولادت نسب صورتی لازم شود. و میراث صورتی از اسباب و اموال، تابع آن بود. و ولادت معنوی برعکس آن خروج اجته ارواح مؤمنان است از مشیمه عالم شهادت به فضای عالم غیب به واسطه آبای معنوی [آبای معنوی = انبیا]."

و در این ولادت نسب معنوی ثابت گردد. و میراث معنوی از علوم و احوال به تبعیت لازم آید و ابتدای این ولادت آن گاه بود که روح از قید تعلقات دنیوی و نظر محبت با دنیا و اهل آن بکلی خلاص یابد و مطالعه احوال آخرت و صورت غیب نصب‌العین او شود.^{۳۲}

و این موت ارادی "موتوا قبل ان تموتوا" از طریق ریاضتهای روحانی

نیز میسر است.

"ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد

یعنی او از اصل این رز بوی برد"^{۳۳}

حال به ریاضتهای روحانی که منتهی به "موت ارادی" یا "ولادت ثانی" می شود، اشاره می شود.

۱- تسلیم و انقیاد صرف پیش شیخ

جلال الدین همایی، در تفسیر مصراع "پیر را بگزین و عین راه دان" می نویسد: "مولوی پیر را عین راه" می خواند؛ برای اینکه پیوستگی او را عین طریق وصول به مقصد کمال می داند؛ یعنی هدایت پیر روشن ضمیر و توجه ولی عصر، هم ارائه طریق است و هم ایصال به مطلوب.

به عبارت دیگر پیوند کامل، عین کمال است، و سر منزل نهایی سالک وصول به همین مقام اتصال است؛ چرا که ولایت و اتصال به ولی و اصل کامل، عین اتصال به حق است و فنا و استهلاک در او، فنای در حق است و پیوند او کیمیایی است که مس تیره وجود را به زر خالص تبدیل می کند، یا آبی است که آتشیهای درونی را فرو می نشاند.

گر بیپوندی بدان شه، شه شوی سوی هر ادبار تا کی می روی
دوستی مقبلان خود کیمیاست چون نظرشان، کیمیایی خود کجاست
بد چه باشد، متس محتاج مهان شیخ که بود، کیمیایی بی کران
بد چه باشد، سرکشی آتش محل شیخ که بود، عین دریای ازل
دایم آتش را بترسانند از آب آب کی ترسید هرگز زالتهاب
... وی معتقد است که عبادتها و طاعتهای ظاهر همه پوست فرع
است؛ و اصل مغز همانا تسلیم و اطاعت استاد است.

سایه رهبر به است از ذکر حق یک قناعت به که صد لوت و طبق
چشم بینا بهتر از سیصد عصا چشم بشناسد گهر را از حصا^{۳۲}

و می‌افزاید: "به مدد و همت پیر عقل نورانی بر نفس ظلمانی چیره و روح سالک چندان پاک و روشن می‌شود که قابل کشف شهود حقایق امور می‌گردد و علوم و معارف انبیا و اولیا بی‌واسطه کتاب و مُعید و استاد در دل او نقش می‌بندد. چنانکه گوید:

رزق جانی کی بری با سعی و چست	جز به عدل شیخ کو، داودتست
نفس چون با شیخ بیند گام تو	از بن دندان شود او رام تو
عقل، گاهی غالب آید در شکار	بر سک نفست که باشد شیخ یار
نفس، از درهاست با صد زور و فن	روی شیخ او زمرّد دیده کن
گر تو خواهی ایمنی از ازدها	دستش از دامان مکن یک دم رها
خاک شو در پیش شیخ با صفا	تا ز خاک تو بروید کیمیا" ^{۳۵}

و بالاخره "همین اولیا و مردان حق هستند که می‌توانند مزاج روحانی اشخاص را تبدیل و نفوس را از شرور و خباثت و رذایل اخلاقی بکلی پاک و بی‌عیب و نقص کنند و ایشان را از همه بیماریها و دردهای درونی نجات بدهند و به مرحله ولادت ثانی و حیات جدید که قیامت صغری و بعث بعد از موت ارادی است برسانند."^{۳۶}

آب بسهر آن بسبارید از سماک	تا پلیدان را کند از جنث پاک
خود غرض زین آب، جان اولیاست	کو غسول تیرگیهای شماس ^{۳۷}

و در این خصوص آن ماری شیمل می‌نویسد: "مولوی به مرید پند می‌دهد که به شیخ، یعنی آن کسی که پیغمبر ایام خویش است، اعتماد کند و جز با پره‌های مرشد روحانی نپرد.

مگسل از پیغمبر ایام خویش	تکیه کم کن بر فن و بر کام خویش
--------------------------	--------------------------------

با توجه به حدیث "من لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان" (هر آن کس را که شیخ نباشد شیطان او را مرشد است) معتقد است که آدمی باید "پیر رشاد" را بیابد تا او را به صراط مستقیم هدایت کند.

و از آنجا که شیخ به نیروی نور معنوی حق کار می‌کند، او همچون آینه‌ای است نهاده پیش روی نوآموز تا رفتار درست را بدو بیاموزد و تا او را با حقیقت معنوی آشنا سازد، درست همانسان که آدمی آینه‌ای را برابر طوطی می‌نهد تا سخن گفتن بدو آموزد. مراد آن است که جمله حالات روحانی او نور الهی را باز می‌تاباند و بدین ترتیب، افراد بشر را از عظمت آن نور باخبر می‌سازد. مشاهده نور الهی، همان است که مرید می‌تواند از درخشش مراد کسب کند. بدین کیفیت می‌توان پیر را اکسیر اعظم و کیمیا خواند که جنس قلب یعنی مس را به طلا مبدل می‌سازد. ظل او نفس اماره کسانی را که دامن او را می‌گیرند می‌کشد. آنان که به این مقام رسیده‌اند، طبیبانی نیستند که بیمار را با غذا و دارو معالجه می‌کنند بلکه طبیبان روحند که به وسیله فعل ملهم از پرتو نور جلال، و به وسیله نیروی حق، شفا می‌بخشند، زیرا دست آنان در تصرف دست خداوند است.^{۳۸}

۲- عشق

جلال‌الدین همایی در خصوص خاصیت دگرگون‌کنندگی عشق می‌نویسد: "آخرین حدّ مراحل سیر و سلوک که سالک گرم سیر را به مقصود اصلی و مقصد اقصی می‌رساند به عقیده مولوی همین عشق است، عشق.

... باز هم شنیدید که تحصیل کمال نفسانی برای بشر جز از راه تبدیل مزاج روحانی و ولادت دوم ممکن نیست؛ و اگر قوه و قدرتی باشد که از عهده تبدیل مزاج روحانی و قلب ماهیت اخلاقی بشر برآید همین عشق است و بس.

علمای اخلاق در حکمت علمی مسلم داشته‌اند که بالاترین درجات اخلاق انسانی محبت است؛ یعنی جایی که محبت حاصل شده باشد دیگر اخلاق فاضله نیز مانند عفت و سخاوت و حکمت و شجاعت خود بخود وجود خواهد داشت.

می‌دانیم که عشق بالاتر از محبت است؛ یعنی درجه‌ی عالی و پرشور و حرارت محبت را عشق و عاشقی می‌گویند.

عشق کیمیایی است که خاک را مبدل به زر می‌کند؛ در قلب ماهیت و تبدیل مزاج روحانی بشر چنان است که بخیل ممسک را، سخی جواد؛ لثیم را کریم؛ جبان را، شجاع؛ ناپاک را پاک؛ کافر ملحدرا، خداپرست دیندار می‌سازد.^{۳۹}

و باز می‌افزاید: "طیب همه علتها و داروی جمیع بیماریهای درونی و روانی بشر که از شهوت و غضب و نخوت و ناموس تولید می‌شود در مکتب عرفان مولوی همین عشق است.

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما

ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما"^{۴۰}

و عباس کی‌منش در این باره می‌نویسد: "صوفیان عشق را صفت حق تعالی و لطیفه‌ی عالی و روحانی انسانیت می‌دانند و سلامت عقل و حس را بدان برمی‌سنجند و نیز عشق را وسیله‌ی تهذیب اخلاق و تصفیه‌ی باطن برمی‌شمارند و اگر گاهی دیوانگی و جنونش خوانده‌اند از آن، بیماری جنون را که مرضی عصبی است اراده نکرده‌اند و بدین دیوانگی، جدایی از حالات ظاهری خلق و اعراض از ماسوی و توجه همت به خدا خواسته‌اند، بدان مناسبت که دیوانگان عالمی دیگر دارند و رفتارشان به مردم عادی شباهت ندارد، چنانکه عاشق را هم عالمی

جداگانه و رفتار و کرداری است که او را از دیگران امتیاز می‌بخشد.^{۲۱}
 نجم رازی معالجه امراض روحانی و تبدیل اخلاق و صفات ناپسند
 انسانی توسط عشق را به نحو زیبایی به تصویر کشیده است.
 "پس طریقت مشایخ ما - قَدَّسَ اللهُ ارواحهم و رضی عنهم - برین
 جمله است که درین کار اوّل در تصفیة دل کوشند نه در تبدیل اخلاق، که چون
 تصفیة دل دست داد و توجه به شرط حاصل آمد امداد فیض حق را قابل گردد از
 اثر فیض حق در یک زمان چندان تبدیل صفات نفس حاصل آید که به عمرها
 به مجاهدات و ریاضات حاصل نیامدی

... در تصفیة دل اقبال بر ملازمت خلوت و مداومت ذکر کند... پس به
 نور ذکر و نفی خاطر دل از تشویش نفس و شیطان خلاص یابد... درین وقت
 سلطان عشق رایت سلطنت به شهر دل فرو فرستد، تا بر سر چهار سوس دل و
 روح و نفس و تن بزنند و شحنة شوق را بفرماید تا نفس قلّاش صفت را به رسن
 درد بریندد و کمند طلب بر گردن او نهد و به سیاستگاه دل آورد و در پایه علم
 سلطانی عشق به تیغ ذکر، سر هوای او بردارد و به درخت اخلاص فرو کند. دزدان
 شیاطین که همکاران نفس بودند بشنوند و سیاست سلطانی ببینند شهر جسد
 خالی کنند

زحمت غوغا به شهر بیش نبینی چون علم پادشا به شهر درآید
 جملگی رنود و او یاش صفات ذمیمة نفس، کارد و کفن عجز برگیرند و
 به در تسلیم بندگی درآیند و گویند: "زَئِنَّا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا". اگر قصابی بکش و اگر
 سلطانی ببخش و ببخشای.

باز آمده‌ام چو خونیان بر در تو

اینک سر و تیغ، هر چه خواهی می‌کن

سلطان عشق، جمله اوباش و رنود صفات ذمیمه نفسانی را از رندی و ناپاکی توبه دهد و خلعت بندگی در گردن ایشان اندازد و سرهنگی درگاه دل بدیشان ارزانی دارد. چون به سامان شدند که این ازیشان مطلوب بود. بیت:

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا

کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا
چون شهر جسد از غوغای رنود شیاطین و تشویش اوباش صفات
ذمیمه نفسانی پاک گشت، و آینه دل از زنگار طبیعت صافی شد، بعد از این
بارگاه جمال صمدیت را شاید، بل که مشروقه آفتاب جمال احدیت را زبید.^{۲۲}

عنایت حق

در نهایت لازم به ذکر است که توفیق در راه معالجه امراض نفسانی و تبدیل اوصاف ذمیمه به حمیده و تبدیل مزاج نفسانی و روحانی و رسیدن به مرحله موت ارادی یا ولادت ثانی، از هر یک از راههای مذکور بستگی به عنایت و لطف حق تعالی دارد. مولوی گوید:

"دزه‌ای سایه عنایت بهتر است از هزاران کوشش طاعت پرست
زانکه شیطان خشت طاعت برگند گر دو صد خشت است خود را ره کند
با عنایت او ندارد زهره‌ای تا بسازد خویشتن را بهره‌ای"^{۲۳}
در ضمن عنایت حق هم بستگی به مردگی نفس از صفات ذمیمه و زندگی دل به صفات حمیده است و جلال‌الدین همایی از قول مولوی به ابیاتی اشاره می‌کند و در تفسیر آن اشعار می‌نویسد:

"پس عنایت حق موقوف بر موت ارادی است و حصول این حالت نیز
باز بسته به توفیق و عنایت حق است؛ یعنی در هر عنایتی دو عنایت موجود است

چرا که تخصیص عنایت به کسی، خود بسته به عنایتی دیگرست، پس به این نتیجه می‌رسیم که آنچه دردهای باطنی و روحانی بشر را دوا می‌کند همان توجه و عنایت حق است و هر چه هست همه کرم و عنایت اوست.

یک عنایت به ز صدگون اجتهاد

جهد را خوف است از صدگون فساد

و آن عنایت هست موقوف ممان

تجربه کردند این ره را شقات

بلکه مرگش بی عنایت نیز نیست

بی عنایت هان و هان جایی مایست^{۳۴}

پی نوشتها:

- ۱- مولانا جلال الدین، "فیه مافیه"، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ص ۲۷۹
- ۲- سید جعفر سجادی، "فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی"، ذیل کلمه نفس
- ۳- عزالدین کاشانی، "مصباح الهدایه"، به تصحیح جلال الدین همایی، ص ۸۲-۸۳
- ۴- پیشین، ص ۸۵
- ۵- نجم رازی، "مرصادالعباد"، به اهتمام محمد امین ریاحی، ص ۱۷۴
- ۶- پیشین، ص ۱۷۸-۱۸۱
- ۷- خواجه نصیرالدین طوسی، "منتخب اخلاق ناصری"، به تصحیح جلال الدین همایی، ص ۱۵-۱۶
- ۸- عزالدین محمود کاشانی، همان کتاب، ص ۸۴
- ۹- نجم رازی، همان کتاب، ص ۳۷۱
- ۱۰- پیشین، ص ۳۵۱
- ۱۱- پیشین، ص ۳۵۹-۳۶۰
- ۱۲- پیشین، ص ۳۶۴
- ۱۳- پیشین، ص ۳۶۶-۳۷۷
- ۱۴- پیشین، ص ۳۶۹-۳۷۰
- ۱۵- پیشین، ص ۱۸۲
- ۱۶- تألیف تنی چند از خاورشناسان، "ملاصدرا"، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری، ص ۲۶۰
- ۱۷- نجم رازی، همان کتاب، ص ۱۸۳-۱۸۴
- ۱۸- خواجه نصیرالدین طوسی، همان کتاب، ص ۶۷
- ۱۹- نجم رازی، همان کتاب، ص ۱۶۵-۱۶۶

- ۲۰- آن ماری شیمل، "شکوه شمس"، ترجمه حسن لاهوتی، ص ۴۰۴
- ۲۱- جلال‌الدین همایی، "مولوی‌نامه"، جلد یک، ص ۵۴۵
- ۲۲- پیشین، جلد دوم، ص ۷۵۳
- ۲۳- نجم رازی، همان کتاب، ص ۱۶۷-۱۶۹
- ۲۴- جلال‌الدین همایی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۷۸-۲۷۹
- ۲۵- عزالدین کاشانی، همان کتاب، ص ۳۳۴
- ۲۶- آن ماری شیمل، همان کتاب، ص ۴۰۵
- ۲۷- نجم رازی، همان کتاب، ص ۱۶۹
- ۲۸- جلال‌الدین همایی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۶
- ۲۹- نجم رازی، همان کتاب، ص ۱۶۹-۱۷۰
- ۳۰- پیشین، ص ۱۷۰-۱۷۱
- ۳۱- جلال‌الدین همایی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۷۳
- ۳۲- عزالدین کاشانی، همان کتاب، ص ۶۶
- ۳۳- جلال‌الدین همایی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۷۲
- ۳۴- پیشین، جلد دوم، ص ۶۱۵-۶۱۷
- ۳۵- پیشین، جلد اول، ص ۵۰۱
- ۳۶- پیشین، جلد اول، ص ۲۸۹
- ۳۷- پیشین، جلد اول، ص ۲۹۱
- ۳۸- آن ماری شیمل، همان کتاب، ص ۴۴۳
- ۳۹- جلال‌الدین همایی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۸۱۰-۸۱۱
- ۴۰- پیشین، جلد اول، ص ۹
- ۴۱- عباس کی‌منش، "پرتو عرفان"، جلد دوم، ص ۷۱۶
- ۴۲- نجم رازی، همان کتاب، گزیده‌ای از صفحه‌های ۲۰۲-۲۰۷
- ۴۳- جلال‌الدین همایی، همان کتاب، جلد اول، ص ۵۵۹
- ۴۴- جلال‌الدین همایی، پیشین، جلد اول، ص ۵۵۸-۵۶۰

منابع:

- ۱- رازی، نجم‌الدین: "مرصادالعباد"، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ چهارم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱
- ۲- سجادی، سید جعفر: "فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی"، چاپ اول، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۰
- ۳- شیمل، آن ماری: "شکوه شمس"، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰
- ۴- طوسی، خواجه نصیرالدین: "منتخب اخلاق ناصری" به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، چاپ چهارم، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۰، تهران
- ۵- کاشانی، عزالدین: "مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه" به تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ پنجم، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۶
- ۶- کی‌منش، عباس: "پرتو عرفان" یا (شرح اصطلاحات عرفانی در کلیات شمس)، ۲ جلد، چاپ اول، انتشارات سعدی، تهران، ۱۳۶۶
- ۷- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی، به اهتمام دکتر محمد استعلامی، ۶ جلد، چاپ اول، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۲
- ۸- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، "فیه مافیہ" با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹
- ۹- همایی، جلال‌الدین: مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید)، ۲ جلد، چاپ نهم، مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۷۶
- ۱۰- تألیف تنی چند از خاورشناسان: "ملاصدرا"، ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصور، چاپ اول، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸